

بحران مشروعیت ملی دولت جمهوری اسلامی و گروههای سراسری فارس

محمدرضا گردیزی

mohammadrg2001@yahoo.com

این مقاله منعکس کننده نقطه نظرهای "تورک دئموکراتیک پیلاتفورمو (پلاتفرم دمکراتیک ترک)" است.

[/http://tedepe.blogspot.com](http://tedepe.blogspot.com)

ناخشنودی گسترده موجود از زبان استعماری، دولتی و اجباری فارسی در توده مردم ترک بویژه جوانان، که خود را در هر تظاهرات خودجوش شهرها و حاشیه شهرهای آذربایجان به صورت فریاد شعارهایی بر علیه زبان فارسی و حتی بر علیه قوم فارس جلوه گر می سازد، به سرعت در حال سرایت و صعود به درون لایه های فوقانی جامعه روشنفکری آذربایجانی و نخبگان ترک ایران است. این ناخشنودی و نفرت ناخوشایند اما قابل پیش بینی، همانند نفرتی که در بین ایرانیان دین باور و دیندار بهایی، سنی، علوی، موسوی، مسیحی، جعفری و یزیدی از دین دولتی اسلام و قرائت فارسی - امامی شیعه مجبوری بوجود آمده است، معلول و عکس العمل سیاستهای استعماری فارسستان، راسیسم آریایی و فاشیسم سیاسی-مذهبی فارسی دولتی در ایران است. امروز دولت ایران که زبان اقلیت فارس را تنها زبان رسمی و دولتی کشور چند ملتی ایران اعلام کرده است می باید عمده ترین مسبب، مسئول و مروج فرهنگ نفرت و کین در جامعه ایرانی شناخته شود.

پیام جنبش ملی دمکراتیک خلق ترک به هم کشورهای فارسی، پیام دعوت به تساهل، دوستی، همبستگی و دیالوگ است. فارسهای ایران می بایست درک کنند که ایران کشوری چند ملتی، چند زبانی و چند دینی است؛ می بایست با واقعیت چند فرهنگی، چند زبانی و چند ملتی بودن ایران آشتی نمایند و در مقابل آن سر تعظیم فرود آورند، فارسهای ایران می بایست درک کنند هویت مشترک ایرانیان و ملتها و ملیتهای ساکن در آن بر اساس زبان، فرهنگ و مولفه های هویتی صرفا یکی از ملتهای ساکن در ایران-فارسهها تعیین و تعریف نمیشود. این هویت، اگر که وجود داشته باشد، بر اساس منافع مشترک و شناسایی متقابل حقوق و هویت یکدیگر تعیین میشود.

فارسهای ایران می بایست درک کنند که امروز دیالوگ بیش از هر زمان دیگری ضرورت زمانه ما است. اما گفتگوی واقعی بین فرهنگها، پیش از همه بر اساس احترام یکسان و بدون قید و شرط به هر کدام از آن فرهنگها بنیاد گذارده می شود و همزیستی فرهنگها نیز تنها در بستر مدارای متقابل است که می تواند غنای فرهنگی را تداوم بخشد.

در طول تاریخ دهها میلیون ترک در ایران زیسته و امروز نیز می زیند. ترکان به عنوان شهروند ایران با دیگر مردم این کشور پیوند خورده اند و علیرغم معروض شدن به سیاستهای همه جانبه نژادپرستانه و آسیمیلاسیونست و تصفیه شان از مناصب کلیدی مدیریت در کشور بویژه در دهه های اخیر، کمابیش هنوز نیز در همه لایه های اجتماعی و در هر مقام و رتبه ای حضور دارند. اما این توده میلیونی به همراه زبان، هویت، حقوق و مطالباتش، از طرف قومیتگرایان افراطی فارس، دولت ایران و کل نظام جمهوری اسلامی فارسگرا و رسانه هایشان بالکل نادیده گرفته شده، حتی مطلقا به هیچ شمرده می شود. چرا که نادیده گرفتن و به هیچ شمردن خلق ترک، به کار نظام استعماری و فارسگرای جمهوری اسلامی و دیگر قومیتگرایان رنگارنگ برتری طلب فارس می آید. بدان سبب که خلق ترک و جنبش دمکراتیک اش، از برادری و برابری ملتها، از زیبایی زبانها و فرهنگها، از آزادی بیان و عقیده، از زشتی نژادپرستی و پلیدی استعمار، از ضرورت دمکراسی بی قید و شرط، از تنشزائی سکولاریسم و تقدس لائسیسم، از رنج کارگران و کشاورزان، از محرومیت روستائیان و ایلات، از اندوه زنان و از امید جوانان، از لذت تساهل و تسامح، از صلح و همزیستی مسالمت آمیز و از هماهنگی و مدارا با همسایگان و جهانیان سخن می گوید. بدان سبب که در جنبش ملی دمکراتیک ترک و آذربایجان، از رجزخوانیهای غیرستیزانه، از میدان طلبیهای دشمن تراشانه و از گفتمان اقتدارطلبانه جناحهای گوناگون قومیتگرایان برتری جوی فارس در سطح منطقه ای و جهانی نشانی نیست. و از همینروست که قلب سیاه، انسان گریز و فرهنگ ستیز قومیتگرایان افراطی فارس مسلط بر کشور و نظام، با تعمیق روزافزون جنبش ملی دمکراتیک خلق ترک در ایران، با گسترش شتابان پیامهای دمکراتیک و انسانیش و انبوه شدن مدام توده پشتیبان آن، دچار خوف و هراس می گردد.

برخی از دستاوردهای گسترش فرهنگ اعتراض و رساتر نمودن صدای آن

با غور به سیر حوادث پس از قیام توده ای خلق ترک در خرداد ماه و روز جهانی روز زبان مادری، به صراحت آشکار میشود که نه وجدان عمومی قوم فارس، نه جامعه سیاسی و فرهنگی آن و نه دولت جمهوری اسلامی کوچکترین نیت و برنامه ای برای تامین برابری ملتهای ایرانی غیرفارس و زبانشان با قوم فارس و زبان فارسی، کوچکترین عزمی برای مبارزه با نژادپرستی زبانی و تباری فارسی حاکم بر خویش، حتی برای اعتراف به وجود بیعدالتیها و تبعیضهای زبانی و ملی و حقانیت مردم در مخالفت با آنها ندارند. برعکس شواهد و قرائن حکایت از عزم موجود در تشدید سیاستهای فارسیگرایانه و ضدترکی و گسترش سیاستهای استعماری و نژادپرستانه فارس مرکزی در ایران دارد. از اینروست که با گذشت هر روز هجوم و تدابیر دولت و مقامات و نهادهای سرکوب و فشار

برای مهار نمودن و سرکوب کردن خلق ترک آشکارا، گسترده تر و صریحتر اعمال می شوند. و این همان بی درایتی ای است که سردمداران نمی بایست مرتکب آن می شدند.

۱- **مجهر شدن به جبهه حقوق بشری:** با موضعگیری غیرعقلانی و ناشیانه دولت و مدیریت جنبش مدنی و مسالمت آمیز هویت و حق طلبی ملت ترک با روشها و کاروسازهای امنیتی و پلیسی و در واکنش به هر گونه فعالیت مدنی و کنش اعتراضی خلق ترک، هر روز که میگذرد افراد بیشتری دستگیر شده، دستگیر شدگان تحت شکنجه قرار گرفته، عده ای به قتل رسیده، بسیاری ناپدید شده و انجمنها و نشریات بسیاری توقیف گشته و می گردند. اما این سیاستها و موضعگیریهای دولت نه تنها باعث مهار، تضعیف و یا نابودی این جنبش نمیشوند بلکه بر عکس به توده ای شدن این جنبش شتاب می بخشد و هم جبهه های جدیدی، از جمله جبهه حقوق بشری را در اختیار حرکت ملی دمکراتیک ترک در ایران قرار می دهد. این جبهه به لحاظ درونی بر همبستگی بین ترکان ایران افزوده و به لحاظ بیرونی نیز تاثیری قاطع و بارز بر گسترش طیف حامیان جنبش ملی دمکراتیک ترک در میان ملل دیگر داخل ایران و خارج آن خواهد داشت.

۲- **کشف مبارزه منفی و نافرمانی مدنی:** هر حرکت ملی که توده ای گردیده و دارای جبهه حقوق بشری شده باشد، مانند جنبش ملی دمکراتیک ملت ترک و آذربایجان جنوبی که در جوهر خود مبارزه ای سیاسی نیز میباشد، در سیر رشد طبیعی خود مطلقا می باید از روشهای نافرمانی مدنی استفاده نماید. این در همه جای دنیا همینگونه است. فی الواقع آنچه که امروز ما در آذربایجان جنوبی شاهد آنیم یعنی اعتراضات سالانه گسترده به بازگشائی مدارس استعماری فارس زبان در آذربایجان و دیگر مناطق ترک نشین در اول ماه مهر، برگزاری سالانه باشکوه روز جهانی زبان مادری علیرغم ممنوعیتها و فشارهای دولتی، برگزاری جشنهای سالانه ۲۱ آذر به یادبود تاسیس حکومت ملی آذربایجان، تعطیلی بازارها و بایکوت مدارس، تحصنهای دانشجویان، روزه های سیاسی روشنفکران و فعالین سیاسی، تحریم افزایشده کاربرد زبان فارسی در محیطها و طرد آن از مناسبتها گوناگون و این همه بدون وجود مراکز سیاسی و راهبردی کلاسیک، از مهمترین مصادیق خودجوش نافرمانی مدنی در این مرحله از جنبش ملی دمکراتیک خلق ترک و آذربایجان بشمار می روند.

۳- **توده ای شدن روند هویت خواهی ملی:** با این قیام پس از وقفه ای شصت ساله، جنبش ملی دمکراتیک خلق ترک دوباره به میان مردم ترک و مملکت آذربایجان بازگشت و توده ای شد، مردم به طور گسترده و بیسابقه ای به تملک و اشتراک عملی در آن پرداختند و بازگشت ناپذیری آن را تضمین نمودند.

۴- **تثبیت نام ملی-تاریخی ترک:** در این واقعه توده ای، نام ملی و تاریخی خلق ما یکبار دیگر و صراحتا به شکل "تورک"، بدون هیچگونه پیشوند و پسوندی به همه ایرانیان، مقامات دولتی و جهانیان اعلام و نقطه پایانی بر بحران مصنوعی نام ملی گذارده شد.

۵- تثبیت اراضی تاریخی-سیاسی آذربایجان ائنتیک: در این واقعه، تقریباً همه مناطق و نواحی ترک نشین شمال غرب کشور به اشکال گوناگون اشتراک داشتند. این امر تعلق همه نواحی و مناطق ترک نشین شمال غرب کشور به سرزمین آذربایجان را با عریانی تمام به جهانیان عرضه نموده و بیهودگی دهه ها سیاست آذربایجان زدائی دولتی از استانهای دوازده گانه شمال غرب کشور را تسجیل کرد. بویژه حماسه های آفریده شده در شهرهای سولدوز (نقده)، اورمو (اورمیه)، ماکو، سالماس، خوی، بیجار و خط بطلانی پررنگ بر نقشه های خیالی ارمنستان بزرگ و کردستان بزرگ شامل شهرهای عمده ترک نشین آذربایجان کشید.

۶- تعمیق وحدت ملی ترکزبانان سراسر ایران: در طول قیام خرداد ماه، همه اهالی و گروههای ترک زبان در شمال غرب، جنوب ایران و شمال شرق ایران حول نام ملی مشترک و وحدت آفرین ترک و در قالب یک ملت واحد گرد هم آمدند. در این میان بویژه موضع اتحادیه طوائف ترک قاشقایی (قشقایی) در جنوب ایران حائز اهمیتی نمادین است. قاشقایها ویا قاشقائلی که ستون فقرات دیاسپورای ترکان آذربایجانی در جنوب ایرانند، به یاری برادران و خواهران خود در شمال غرب ایران (آذربایجان جنوبی) شتافتند و با مواضع بیسابقه و تاریخی خود، سطح فوق العاده عالی شعور ملی خویش را حتی بالاتر از بسیاری از فعالین در آذربایجان- به نمایش گذاردند. آنها در بیانیه های صادره شان، بدرستی خود را بخشی از "ملت بزرگ ترک" و نه مثلاً ملت ترکمن و یا ملت ایران شمردند و حتی عده ای از دانشجویان ترک منسوب به اتحادیه ایلی قاشقایی، اعلامیه های خود را به سه رنگ آبی، سرخ و سبز - رنگهای پرچم ملی آذربایجان- صادر نمودند. با این قیام و پس از این موضعگیریهای تاریخی، تمام تدابیر دولت ایران و دسیسه های صدساله قومیتگرایان فارس، نیروهای پان ایرانیست، دول و استعمارگران غربی برای تجزیه خلق ترک در ایران و ایجاد دو قوم و ملت جدا و یا رقیب حتی دشمن با نامهای "ملت آذربایجان" و "قوم قشقایی" پنبه شده و حقیقت به شفافیت تمام عیان گشت: در ایران یک ملت ترک وجود دارد، ترکان جنوب ایران دیاسپورای ترکان آذربایجانی در آن بخش از کشورند و اتحادیه ایلات ترک قشقایی، ستون فقرات این دیاسپورا، پیشتاز و موتور محرکه جنبش هویت طلبی ترکی در آن خطه است.

۷- بازیابی پاره های ترکان آذربایجانی در منطقه: علاوه بر جمهوری آذربایجان و ترکیه، سایتها و تشکیلات متعددی از دیاسپورای ترکان آذربایجانی عراق به اعلام همبستگی با خلق ترک و قیام ملی دمکراتیک آن برخاستند. و به این ترتیب علاوه بر همگرایی سیاسی، گامی هرچند کوچک اما تاریخی در استقامت تثبیت و تعمیق حس تعلق ملی مشترک در میان پاره های متفرق خلق ما در قفقاز- خاورمیانه - آسیای صغیر برداشته شد. عواقب محتمل این تقرب و پتانسیل مهم ژئواستراتژیک آذربایجان جنوبی و خلق ترک در جهت گیری تحولات آینده منطقه از چشم بازیگران سیاسی بین المللی مخفی نماند.

۸- داخل کردن سه "مساله ملی"، "مساله ترک" و "مساله آذربایجان جنوبی" به گفتمان سراسری: در عرصه روند سیاسی شدن جنبش ملی دمکراتیک خلق ترک نیز، این واقعه نه تنها نشان داد در ایران سه "مساله ملی"، "مساله ترک" و "مساله آذربایجان جنوبی" وجود دارند، بلکه این مسائل سه گانه را به

گفتمان سیاسی قوم فارس-گروههای سراسری تحمیل نمود. از این پس، مسائل فوق صرفاً مسائل ملت ترک و آذربایجان نبوده عیناً و در شمار مسائل همیشگی قوم فارس و فارسستان نیز می باشند.

۹- اعلام کف مطالبات عینی ملت ترک: این واقعه چهارچوب اساسی مطالبات خلق ترک را به شکل "به رسمیت شناخته شدن ملت ترک در ایران، هویت و نام تاریخی اش"، "رسمیت و دولتی شدن زبان ترکی در ایران"، "تاسیس نهادهای فرهنگی، تحقیقاتی و علمی ملی مانند فرهنگستان زبان و تاریخ ترکی"، "تاسیس رسانه های سراسری جمعی از جمله روزنامه، رادیو و تلویزیون به زبان ترکی"، "پایان دادن به تجزیه ارضی آذربایجان بین دوازده استان"، "آغاز تعلیم و تربیت به زبان ترکی در سراسر ایران و در همه مقاطع تحصیلی و آموزشی"، و ... یکبار دیگر ترسیم نموده اند.

۱۰- تثبیت ایران به عنوان کشوری کثیرالمله: دست آوردهائی که فوقاً ذکر شد در مجموع در خدمت تکامل ملی ترکزبانان ایران و منطقه و یا به عبارت دیگر تسریع کننده روند ملت شدنشان بود. اما در این میان دست آورد دیگری نیز وجود دارد که بسیار بیشتر به این روند خدمت کرد و حقیقتاً جهشی در روند ملت شدن ترکزبانان ایران بشمار می رود و آن انشقاق و افتراق بیسابقه دو هویت ملی ترک و هویت ملی فارس در ایران است. هرگز کسی گمان نمی کرد که یک کاریکاتور نقشی این چنین عظیم در روند تکامل یک ملت و تثبیت ایران به عنوان کشوری کثیرالمله داشته باشد، امری که این کاریکاتور به آسانی آنرا محقق کرد اما شوروی سابق در آن موفقیتی بدست نیاورده بود. ترکان ایران اقلاً از این جنبه، می بایست همواره سپاسگذار کاریکاتوریست مانا نیستانی باشند.

پیدایش قطعی دو هویت ملی متمایز ترک- آذربایجان و فارس-فارسستان

با تظاهرات گسترده و قیامهای توده ای در اعتراض به کاریکاتور، نه تنها حرکت ملی دمکراتیک خلق ترک در ایران به مرحله جدیدی گام نهاد بلکه ترکان ایران نیز تحول کیفی سترگی را تجربه کردند. سال گذشته مرحله ای تاریخی و برهه ای بسیار مهم در عرصه ملت شوندگی ترکزبانان ایران بود. در قیام اخیر و یک سال پس از آن دو روند موازی در جریان بوده است:

الف- همگرایی داخلی ترکان: در یک طرف توده ای شدن جنبش هویت خواهی ترک که باعث تعمیق خودآگاهی بر مشترکات زبانی و فرهنگی در میان ترک زبانان ایرانی می گردد. نتیجه طبیعی این خودآگاهی توده ای، همجوشی ملی و انسجام داخلی بین ترکزبانان پراکنده در ایران به همراه ایجاد وقوف جمعی در میان توده ترک بر غیریتشان با فارسها است.

ب- **واگرایی خارجی بین ترکان و فارسان:** در طرف دیگر سیاست انکار-امحاء فارسی که خود را به شکل سرکوب و امحاء آشکار از طرف دولت و سکوت و حمایت ضمنی همکشوریهای فارس و نخبگان سیاسی و فرهنگی اش در مقابل تشدید تضيیقات از طرف دولت نمایان می سازد. نتیجه طبیعی این سیاست سرخوردگی هر چه بیشتر توده ترک از دولت و قوم فارس و دوری روزافزون از آنها است.

برآیند این دو روند همسو و موازی، یکی در همگرایی داخلی ترکان و دیگری در واگرایی خارجی بین ترکان و فارسان، در جهت تعمیق شکاف هویتی و جدائی احساسی میان خلق ترک و خلق فارس عمل می کند. به نحوی که اکنون مرزی بسیار روشن بین "مای ترک" و "آنهاى فارس"، آنهاى فارس، آنهاى فارس در قالب دو هویت ملی متفاوت- شکلی که هرگز در تاریخ ایران سابقه نداشته- ترسیم شده است. اکنون یکسال پس از قیام خرداد ماه توده ترک و حوادث روز جهانی زبان مادری، تعمیق این تشخص، انشقاق، شکاف و پیدایش قطعی دو هویت ملی تماما متمایز ترک- آذربایجان و فارس-فارسستان در ایران با موضعگیریهای ناشیانه، خصمانه و در عین حال خودافشاگرانه دولت جمهوری اسلامی و گروههای سیاسی و فرهنگی فارس در مقابل آنها به صورت روندی برگشت ناپذیر جلوه می نماید. مبالغه نخواهد بود اگر گفته شود که این نتیجه، به تنهایی بزرگترین و تاریخی ترین دست آورد سلسله قیامهای مردمی خلق ترک بوده است. پس از قیام خرداد، فارغ از خواست و تمایل این و یا آن روشنگر و نهاد، دیگر صحبت راندن از "ملت واحد ایران"، انکار وجود دو "ملت ترک" و "ملت فارس" و سرپوش گذاردن بر مجادله سرنوشت ساز این دو ملت بر سر اقتدار سیاسی در ایران به شوخی ای تلخ و سخت زشت می ماند.

بحران مشروعیت ملی دولت جمهوری اسلامی و گروههای سراسری فارس

از دیگر دستاوردهای حرکت مردمی خرداد، تثبیت و تحمیل شخصیتها و نهادهای فرهنگی و سیاسی هویتخواه ترک و آذربایجانی، به عنوان یگانه نماینده واقعی و مشروع خلق ترک بر گروههای سیاسی سراسری-فارس و حتی دولت ایران و موسسات بین المللی و دولتهای خارجی بود. در قیام مردمی خرداد و تظاهرات روز جهانی زبان مادری و پس از آن نخبگان و گروههای سیاسی سراسری - فارس، روحانیت شیعه فارس و دولت جمهوری اسلامی - به عنوان عالیترین تشکل سیاسی عنصر قومی فارس که طرف، مخاطب و متاسفانه مخالف مطالبات ملت ترک می باشد- در جوهر خود یکپارچه بر علیه مردم ترک و آذربایجان موضع گرفته و عمل کردند. این مواضع و اعمال شاید ناخواسته، بر واگرایی و انشقاق بین خلق ترک از یک طرف و جمهوری اسلامی و گروههای سراسری - فارسی از طرف دیگر افزوده و هویت و ماهیت آنها را به شکل نهادها، زائده ها و نمایندگان سیاسی قوم فارس تسجیل نمود.

امروز علی رغم هشدار ملت ترک در قیام خرداد، قانون اساسی جمهوری اسلامی همچنان زبان قوم اقلیت فارس را تنها زبان رسمی اعلام میکند، رهبر نظام خامنه ای به کرات زبان فارسی، زبان مادریش را همه چیز ایرانیان و حتی همه ایرانیان و کشور ایران را فارس زبان می خواند و آذربایجانیان و توده ترک خواهان ابتدائی ترین حقوق

بشری خود را عمال بیگانه می نامد؛ رئیس مجمع مصلحت نظام رفسنجانی ضد ترک و ضد آذربایجانی صراحتاً به حمایت از ایده های پان ایرانیستی بر میخیزد؛ رئیس مجلس شورای اسلامی حداد عادل دست در دست اشغالگران ارمنی به توطئه بر علیه سرزمینها و ملل اسلامی مشغول است؛ رئیس اسبق سپاه پاسداران رضائی در هوس مینی امپریالیستی تبدیل زبان قوم فارس به زبانی منطقه ای است؛ شورای امنیت ملی زبان استعماری فارسی را رمز هویت ملی تعریف مینماید؛ اسامی ترکی از طرف شورای عالی انقلاب فرهنگی ممنوع میشوند و عوض میگردند؛ ملت ترک در مدارس مجبور به آموختن زبان بیگانه و تحمیلی فارسی میشود و نشریات دانشجویی به جرم بکار بردن زبان بیگانه ترکی توقیف می شوند، آیه الله های آریاگرا در صف صلیبیان از اشغال ایران شمالی سخن می رانند؛ رهبر تروریستهای فدائیان اسلام خواهان الحاق جمهوری آذربایجان می شود، برای کودکان ترک صندوق جریمه ترکی صحبت کردن می گذارند؛ یک نشریه و یا کانال رادیویی و یا تلویزیونی سراسری ترکی وجود ندارد؛ فرهنگستان فارسی برای فارس کردن مردم آذربایجان تنها شعبه خود را در مرکز آذربایجان باز میکند

نتیجه طبیعی این جهت گیریها و ساختار بشدت ضدانسانی و ضد مردمی دولت جمهوری اسلامی، سلب حق، صلاحیت و مشروعیت تمثیل خلق ترک و آذربایجان از سوی دولت جمهوری اسلامی، همچنین از میان رفتن مشروعیت تدابیر و قوانین این دولت در آذربایجان و دیگر مناطق ملی ایران است. به نحوی که اکنون با قطعیت می توان گفت دولت ایران با بحران مشروعیت و تمثیل ملی روبروست. بدیهی است نظامی با ماهیتی این چنین ترکتیز و خصلتی این چنین آشکارا ضدآذربایجانی، به سختی میتواند ممثل، نماینده و یا حافظ منافع ملی، فرهنگی، زبانی، سیاسی و اقتصادی خلق ترک و آذربایجان شمرده شود. دیگر نمی توان دولت فارسگرای جمهوری اسلامی ایران را به سهولت نماینده ملل غیرفارس ساکن در ایران و بویژه ملت ترک بشمار آورد، همانگونه که پس از حوادث بالکان دیگر نمیشد دولت یوگسلاوی را به منوال سابق نماینده سیاسی و مشروع همه ملل این کشور بشمار آورد. بواقع دولت یوگسلاوی با اعمال نادرست و ناشایست خود، و بدست خویش خود را به عنوان دولت منحصر صربستان تثبیت نمود و رای به پایان عمر دولت و هویتی بنام یوگسلاوی داد. دولت جمهوری اسلامی نیز که رهبر آن در پاسخ به خواست میلیونها شهروند خود برای آموزش و رسمی شدن زبان ترکی، آنان را عمال خارجی نامیده سرکوب کند و همزمان میلیونها دلار برای چاپ و پخش کتب و گسترش مدارس فارسی در تاجیکستان و افغانستان و دیگر نقاط دنیا صرف نماید، فوتبال را به ستارگان پارسی، اسکناسها را به مردان پارسی و گاویان را به پارسان مزین کند، دیگر نماینده مشروع سیاسی ملت ترک و آذربایجان نبوده، صرفاً ممثل فارستان و خلق فارس میباشد.

مساله ملی ترکان، مساله فارسها است، روشنفکران و خلق فارس از صدر تا ذیل مسئول اند.

برای دهه ها، ترکان مبارزه کرده اند که حقوق ملی و زبانی و فرهنگیشان در زمره حقوق بشر شناخته شود و بعنوان ترک از حقوقی مساوی و احترامی برابر با فارسها برخوردار باشند. این تلاشی شریف است که هر فارس آزاده ای نیز باید در آن شرکت کند. اما تاکنون تعداد بسیار اندکی از هم کشورهای فارسی در این جنبش شرکت

کرده اند. این حقیقت که ترکان و دیگر ملل ایرانی هنوز از نابرابری ملی رنج میبرند و در برابر قانون از حقوق زبانی و فرهنگی و ملی یکسان برخوردار نیستند نشانگر این است که فارسان بسیار کمی بر این مسئولیت خود واقف اند و یا آنرا پذیرفته اند. ترکان ایران بعنوان ترک باید مسئولیت خود را جدی گرفته، برای روشن کردن افکار، بالا بردن صدای اعتراض توده ترک کار کنند و برای از بین بردن سریع اجحافات علیه خود تلاش نمایند. اما باید به همین اندازه از فارسیها بخواهند که آنها نیز مسئولیتشان را جدی بگیرند و در غیر اینصورت از آنها در مقابل اعمالشان و یا بی عملی شان مواخذه نمایند. کشور ایران، نمیتواند بدون شرکت ترکان و دیگر ملل ایران، با حقوق برابر و یکسان، بصورتی عادلانه اداره شود. فارسیها باید مسئولیت خود را در این امر تشخیص دهند و تعداد بسیار بیشتری در تحقق آن شرکت کنند. تا هنگامی که در اجتماعی زندگی میکنند که ترکان در برابر قانون از حق مساوی برخوردار نیستند و ناعادلانه مورد تضییق قرار میگیرند و به اسم قانون زبان و فرهنگشان به مرگی غیرمنصفانه محکوم میشود، تا هنگامی که زبان و فرهنگ ترکی در خطر نابودی بوسیله سیستم آموزشی، سیاسی، فرهنگی، اداری و قضائی بوجود آمده به دست فارسگرایان و به اسم فارسی تعریف شده به عنوان رکن هویت ایرانی است، فارسیها و فارسزبانها مسئول هستند. تا هنگامی که جوکهای بر علیه ترکان و به زبان فارسی گفته می شود و این بی فرهنگی بخشی مرکزی از فرهنگ عمومی فارسی و ذوق استتیک این قوم شمرده می شود، فارسیها مسئولند.

"در یک جامعه لیبرال می توان با آرامش وجدان کمونیست بود، ماند و در راه آن تلاش کرد ولی در یک جامعه غیرلیبرال مانند شوروی کمونیستی نمی توان. در جامعه ای سکولار میتوان دیندار بود و بدون دغدغه از آن لذت برد ولی چنین چیزی در جمهوری اسلامی ممکن نیست". در کشور ایران که سیاست رسمی دولت، تحمیل زبان و فرهنگ فارسی به اکثریت غیرفارس و فارسسازی آنهاست، نمی توان فارس زبان بود و از فارس بودن و زبان و فرهنگ فارسی با آرامش وجدان لذت برد. برعکس چون نسل کشی فرهنگی، نژادپرستی زبانی، یکسانسازی ملل غیرفارس ساکن در ایران و استعمار فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خشن مناطق ملی آنها به نام زبان ملی فارسی و ادبیات پارسی و پرشیا انجام می شود؛ این نسل کشی، نژادپرستی و استعمار در درجه اول با فارسیها و فارسزبانها ارتباط دارد. در ایران، فارسیها، فارسزبانها و علاقمندان به زبان و ادب فارسی باید برای ادامه حیات فارغ از عذاب وجدان و عاری از احساس گناه و مسئولیت، مرزبندی صریح خود را با سیاستهای جمهوری اسلامی اعلان کنند. فارسیها باید بیشترین اعتراض و عکس العملها را در مقابل تحمیل زبان و فرهنگ فارسی بر ملل غیرفارس نشان دهند، در غیر این صورت باید اعمال ضدانسانی دولتهای فارسگرا و وزارتخانه ها و دانشگاهها و صدا و سیماها و فرهنگستانهای فارسی و را به پای فارسیت و همه فارسزبانها نوشت. مگر آنکه فارسیها از این سیاستها اعلان برائت کنند، همانگونه که جلال آل احمدها کردند.